

# گامی برای آغاز

## با «دفتر گل باز شد»

زهرة حیدری شاهی



نام کتاب: دفتر گل باز شد  
 نویسنده: مریم زندی  
 تصویرگر: پریسا پور حسینی  
 ناشر: فصل پنجم  
 نوبت چاپ: نخست ۱۳۸۹  
 شمارگان: ۵۵۰۰ نسخه  
 شمار صفحه‌ها: ۲۴ صفحه  
 قیمت: ۱۵۰۰ تومان

چون احساس اشتراک تجربیات حسی با بزرگسالان، مانند شادی، امید، غم و اندوه به آن‌ها حس وجود داشتن، زندگی کردن و بزرگ شدن می‌دهد. همه‌ی ما وقتی کودک بودیم، دوست داشتیم بزرگ‌تر شویم تا قادر به انجام خیلی کارها باشیم و هیچ‌کس نیست که بگوید من در کودکی دوست داشتم کودک بمانم و بزرگ نشوم. اما در بزرگسالی این حرف دل بسیاری از بزرگسالان است که بعد از تحمل ناملایمات و سختی‌های زندگی و از روی خستگی بگویند: کاش کودک می‌ماندم! در این مجموعه شعر به نکاتی برمی‌خوریم که اگر توجه شاعر در همین آغاز کار به این نکات جلب شود، با توجه به استعدادهای شاعرانه‌اش و زیاد دور نبودن او از سال‌های نوجوانی، بی‌شک در آینده‌ی نزدیک شاهد آثار خوبی در حوزه‌ی شعر کودک و نوجوان از او خواهیم بود.

### دوری از مخاطب

داشتن تجربیات حسی مشترک با بزرگ‌ترها، اعتماد به نفس و حس بودن به نوجوانان می‌دهد، اما این احساس چیزی است درونی که فقط نوجوان آن را در حوزه‌ی تجربیات خود دریافت می‌کند و بس. بزرگسال نباید برای این که حقیقت تلخ را با نوجوان سهیم شود دریافت‌های بزرگسالانه‌ی خود را به او تحمیل کند؛ دریافت‌های بزرگسالانه‌ی که نوجوان هنوز آن را کاملاً تجربه نکرده است. این مسئله به جای این که به او هویت مشخص و اعتماد به نفس بدهد، او را سردرگم‌تر و ترسان‌تر رها

«دفتر گل باز شد»، گویی اولین مجموعه شعر شاعر جوان همدانی است که توسط انتشارات فصل پنجم به چاپ رسیده است. البته این مجموعه قبل از انتشار، برنده‌ی جایزه‌ی جشنواره‌ی شعر فجر کودک و نوجوان سال گذشته بوده است و امید است شاعر نوپا با تداوم کار و مطالعه‌ی هدفمند در جهت شناخت بیشتر ویژگی‌های شعر کودک و نوجوان، به جرگه‌ی شاعران موفق کودک و نوجوان بپیوندد.

این دفتر شامل بیست و یک قطعه شعر کوتاه در قالب‌های چارپاره و نو است که در همراهی با مخاطب، به جایگاه درستی نرسیده است؛ بعضی شعرها به پایان نرسیده‌اند، بعضی هنوز راه نیفتاده از پا افتاده‌اند، بعضی با سرعت از مخاطب گذشته‌اند و به روزگار بزرگسالی و پیری رسیده‌اند، بعضی اما موفق شده‌اند و مخاطب بوی شعر را احساس می‌کند و شعر و مخاطب نوجوان هر دو با هم همراه شده‌اند.

اگر دسته‌بندی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را در رده‌های سنی معتبر بدانیم، گروه سنی «ج» که در شناسنامه‌ی کتاب قید شده است، کودکان سال‌های چهارم و پنجم دبستان را دربرمی‌گیرد. یعنی ده و یازده سالگانی که کنجکاو و پُر شور و حرارت و پُر از انرژی درهای شناخت و معرفت را یکی یکی می‌گشایند و دالان‌های مبهم ناآگاهی را به سوی نور و روشنایی لی‌لی کنان می‌پویند و از دریافت‌های شان لذت می‌برند، حتی اگر این اندوخته‌ها، واقعیت‌های تلخ، اما طبیعی زندگی شان باشد.

تجربه‌ی بزرگسال شاعر نیاز هست.  
این شعر چه تجربه یا حس مشترکی میان شاعر و نوجوان  
مخاطب دارد؟ نام شعر «بهارانه» است:

غنچه با هزار ناز  
لب به خنده باز کرد  
باز هم  
از دهان این زمین پیر  
آب راه می‌گرفت...

تجربه‌ای معنی‌دار، حس زیبا و یا تصویری قابل درک برای  
نوجوان از این شعر بر نمی‌آید؛ شعر آن قدر با مخاطب غریبه است  
که سال‌هاست از او جلو زده است! این شعر در واقع در زمان  
و مکان و در پس و پیش فاصله با مخاطب، سردرگم است و  
انتقال یک حس مبهم و گنگ به کودک و نوجوان که تجربه‌ای  
مناسب سن او هم نیست، در شأن یک شعر خوب کودک و  
نوجوان نیست.

### بسنده کردن به وزن و نداشتن حرفی خاص

وزن و قالب در واقع ظرفی را می‌سازند تا شاعر حرف  
شاعرانه‌اش را در آن بریزد و به مخاطب تعارف کند. گاهی  
ظرفی که با داستان شاعر به مخاطب تعارف می‌شود، خالی است.  
مخاطب جا می‌خورد و ناراحت می‌شود یا اگر خیلی اعتماد به  
نفس نداشته باشد به درک خود شک می‌کند. «درخت» یکی  
از شعرهای این مجموعه است که چیزی جز چند تصویر به  
مخاطب نمی‌دهد. حرف‌ها و تصویرها تکراری هستند و چیزی  
تازه ندارند. فقط این پرسش‌ها پیش می‌آید که: شاعر چه  
می‌خواسته بگوید؟ و چرا شعر را نیمه‌کاره رها کرده است؟ مثل  
این که کسی برای حرفی مهم زمینه‌چینی کند، اما آن حرف  
مهم را نگوید:

خدا درخت‌ها را / به آسمان فرستاده  
و اتفاق سبزی / به روی شاخه افتاد (!)  
درخت توی دستش / گُل و جوانه دارد  
به روی شانه‌ی او / پرنده لانه دارد

درخت بر سر خود / کلاه ابر دارد  
پرنده برگ سبزی / شبیه چتر دارد  
و شعر همین‌جا تمام می‌شود. آن «اتفاق سبز» چه بود؟ بیان  
روایی شعر، مخاطب را در انتظار یک پایان باقی می‌گذارد، پایانی  
که گفته نشده است.

گاهی شعرها تصویر صرف‌اند و البته اجزای توصیف‌شونده  
کم‌ترین ارتباط را با یکدیگر دارند. توصیف هم می‌تواند  
خیال‌برانگیز و تخیل‌زا باشد و تصویر بیافریند، اما اگر بی‌هدف  
و صرفاً برای چیزی گفتن صورت پذیرد، به همان ظرف خالی  
می‌ماند.

شعر «قاب عکس» یادآوری پدری است که حالا شهید  
شده است، اما اجزای توصیفاتی که برای مقدمه‌چینی گفتن

می‌کند و جرئت و جسارتش را می‌ریاید. شعر «شیطان» همان  
شعری است که مخاطب را ندیده و از آن گذشته است. نوجوان  
۱۰-۱۱ ساله هنوز «قلب پُر گناه» را تجربه نکرده است. این  
تجربه‌ی روزگار پیری است:

تو مثل گرگ هستی  
همیشه در کمینی  
به قلب پُر گناهم  
چه ساده می‌نشینی  
چه خوب دست من را  
به هر طرف کشاندی

### نامه‌ی خدا

خدا نوشت دیسب  
به روی ابریاره  
هرار نامه‌ی خیس  
هزار خط ستاره  
کنار نامه‌هایش  
خدا نوشت: یک دوست  
و ماه گرد و کامل  
نشان نامه‌ی اوست  
خدا کند بی‌نار  
به دل، سلام و لبخند  
به بست من بی‌نقد  
کسی به جز خداوند

چه خوب تیر خود را  
به این هدف نشاندی

شاعر اگرچه خود را در قالب مخاطب فرض کرده، اما توجه  
نداشته که موضوع مورد نظر اساساً ارتباطی با مخاطب ندارد.  
مخاطب ۱۰-۱۱ ساله چه‌گونه می‌تواند آلت دست شیطان باشد؟  
گاهی شاعر تجربه‌ای را حس کرده و به شعر نشانده است.  
تصویر و تخیل هم دارد. و چه بهتر از این. تصویر و تخیل،  
لازمه‌ی اصلی شعر است. نوجوان از لحاظ ذهنی و درک به  
مرحله‌ای رسیده است که می‌تواند خیال شعر را دریابد، خصوصی  
کند، بیشتر به آن بپردازد و تصویرها را از شعر دریافت کند؛  
اما برای درک تصویرها هم تجربه‌های مشترک یا مشابه یا

«باد» پدر، یا کشیدن پدر «در قاب عکس خالی» آمده و بخش بزرگی از شعر را تشکیل می‌دهد، از هم گسیخته و جدا جدا هستند و ارتباطی با یکدیگر ندارند. بنابراین تصویر واضح نیست و مخدوش است:

یک خانه‌ی قدیمی / من، آرزو و باران  
یک دست پینه‌بسته / یک سفره‌ی پُر از نان

در قاب عکس خانه / بابا کنار مادر  
با یک عصای چوبی / در مرقد مطهر

حالا پدر شهید است / مادر کنار قالی  
من می‌کشم پدر را / در قاب عکس خالی  
«دست پینه‌بسته»، و «سفره‌ی پُر از نان» تناسب معنایی با هم ندارند. هم‌چنین «کنار قالی بودن» معنی نمی‌دهد. یا باید روی قالی بود یا کنار دارِ قالی: «مادر کنار قالی...»

شعر «پروانه‌ی من» نیز همین گونه است. شعر، پروانه‌ی متعلق به شاعر را توصیف می‌کند که هم هم‌رنگ بید است و هم رنگ بهار؛ هم به رنگ گل‌ها و هم زرد و سفید است و به برگ روی درخت چنار می‌ماند. پیله هم ندارد (!؟). اما در عوض توی یک قاب است بر دیوارِ خانه. بالاخره پروانه چه شکلی است؟ آیا تک‌رنگ است؟ دو رنگ است؟ یا رنگارنگ؟ پیله نداشتن پروانه به عنوان خاصیت این پروانه آورده شده در حالی که همه‌ی پروانه‌ها همین گونه‌اند. کرم ابریشم پیله دارد و وقتی از پیله بیرون می‌آید و «بی‌پیله» می‌شود، دیگر پروانه است و تصویر پروانه‌ی بی‌پیله تصور نادرستی است:

پروانه‌ی من / زرد و سفید است  
هم‌رنگ گل‌ها / هم‌رنگ بید است

پروانه‌ی من / رنگ بهار است  
مانند برگی / روی چنار است

پیله ندارد / پروانه‌ی من  
او توی قاب است / در خانه‌ی من  
علاوه بر این که تصویر پروانه واضح نیست، هم‌نشینی دو واژه‌ی پروانه و چنار مناسبتی ندارد. پروانه روی درخت چنار چه می‌کند؟

این‌ها شعرهایی هستند که با دنیای پُر شور و حرارت نوجوانی که هر لحظه در تکاپو و کسب دانش و تجربه است، تناسبی ندارد و به جز حرف و تصور خصوصی شاعر که قابل ارائه هم نیست، چیزی به او نمی‌دهد.

### ریتیم سنگین و مفاهیم بزرگ‌سالانه

علی‌رغم دنیای پُر تحرک و شادِ نوجوانان، ریتیم شاد و سبک در شعرها کم یافت می‌شود. ریتیم، ریتیم سنگین و آرام بزرگ‌سالانه است.

«کاج‌ها» باز هم توصیف محض است و یا این که محتوای

غم‌انگیزی ندارد، اما ریتیم آن سنگین است و تناسبی با حال و هوای نوجوان ندارد:

کاج‌ها / نظر بلند / کاج‌ها / چه صاف و ساده / قد کشیده‌اند / روی شانه‌های سخت‌شان / چه نرم / زاغ‌های پیر / سر نهاده‌اند

کاج‌ها / چه تند و تیز / پیش می‌روند / کاج‌ها / چه زود سر بلند می‌شوند!

تکرار کلمه‌ی «کاج‌ها» چهار بار و کلمه‌ی «زاغ‌های پیر» فضا را از شعر نوجوان دور می‌کند. هم‌چنین مفهوم کلی شعر، از ذهن مخاطب دور است.

در شعر کوتاه «زمستان»، زمستان، زمستان نوجوانان نیست. حس و حال نوجوانی در زمستان بسیار با حس و حال این شعر فرق دارد. این شعر چشاندن تجربه‌ای بزرگ‌سالانه به



نوجوان است که در این فصل دنیا را به گونه‌ای دیگر می‌بیند. پُر از شادی و گرمای بازی؛ پُر از زیبایی. او در راه مدرسه است. هر قدم که برمی‌دارد گلوله‌ای از برف می‌گیرد و به هم‌شاگردی‌اش می‌زند و سرش را از گلوله‌ی برفی هم‌شاگردی‌اش می‌دزد. اما حال و هوای این شعر، از دنیایی متفاوت حرف می‌زند:

زمستان که می‌شود

درخت‌ها،

به احترام مرگ برگ‌های‌شان

سکوت می‌کنند...

هر چند که طبیعی‌تر این است که درخت‌ها در عزای مرگ برگ‌های‌شان ساکت نباشند، چون سکوت به احترام مرگ چیزی یا کسی معمولاً از سوی شخص ثالثی که از مصیبت دورتر است، سر می‌زند نه از سوی کسی که خود مصیبت دیده است.

با توجه به حساسیت بلوغ و سن نوجوان، در انتخاب مضامینی چون مرگ و عزادار بودن طبیعت و... باید با حساسیت

از دهان خاک اگر به ترتیب منطقی و بدون حضور واژگان و ترکیبات مزاحم در فاصله‌ی بین این دو موقعیت اتفاق می‌افتاد، یا اگر این فاصله کوتاه‌تر می‌شد تا تصویر موقعیت اولیه فراموش نشود، می‌توانست فرصتی برای شعر زیبا و پویا و شاعرانه بیافریند.

کلمات اضافی و حروف اضافه‌ی زاید به وفور در اشعار این مجموعه یافت می‌شوند و ساختار شعری و زیبایی ترکیب واژگان نادیده گرفته شده است. هم‌چون: «باز» به معنی باز هم، در شعر «نقشه»:

باز لکه‌لکه شد  
سقف ما در چند جا  
و در شعر «خروس»:  
و باز با صدایش  
محل را به هم زد  
در شعر «دلسوزی»:  
باز لب رودها  
خشک و ترک بسته بود  
و در «کلاس یاغچه»:  
باز خورشید آمد و  
زندگی آغاز شد

...  
و در جای دیگر در همان شعر:  
او به چوب محکمی  
باز تکیه داده است  
واژه‌ی «همیشه» در شعر «ماهی» چهار بار تکرار شده است:

همیشه ماهی من / میان تنگ تنهاست  
همیشه فکر فردا / همیشه غرق در باستی  
همیشه ماهی من

...  
کلمه‌ی «زود» در همان شعر، زاید است و برای پُر کردن وزن آمده است:

به ماهی زود گفتم / که دریا، سبز و آبی است  
و «چون» به جای «هم‌چون» یا «مثل» در:  
ابرها می‌جنگند / چون خروس جنگی  
(شعر «نمره‌ی گل»)  
می‌نویسد باران / مشق‌ها را بر خاک  
واژه‌هایش سبزند / مثل گل‌های پاک  
(همان شعر)

کلمه‌ی پاک، صفت خوبی برای گل نیست و تنها برای هم‌قافیه شدن با خاک آمده است.

اشکالات دستوری در چند جای این مجموعه شدید است:  
همیشه ماهی من / دلش یک غصه دارد  
یعنی: (دل ماهی من همیشه غصه‌دار است.)

بیشتری برخوردار کرد. دادن نگاه غمگین یا شاد در شعرها و داستان‌ها، بر روان مخاطب تأثیر فراوان دارد. باید مخاطب را خوب بشناسیم و سعی کنیم از افق و زاویه‌ی دید آن‌ها به دنیا بنگریم. شاعر باید پایه‌پای نوجوان در نقش همراه پیش برود تا بتواند تأثیرگذار باشد و لذت ادبیات را به تناسب حساسیت ذائقه‌اش به او بچشانند.

### تناقض و اشکالات مفهومی

در شعر «دانه» تصاویر و مفاهیم ارائه شده، از دید زیبایی‌شناختی ایراد دارند:

دانه می‌رود / در دهان خاک  
ریشه می‌کند / در میان خاک

تصویر زیبا و شاعرانه‌ای برای ریشه دواندن دانه در خاک

### نقشه

می‌کنم در دفترم  
نقشه‌ی گل جهان  
قطره‌ای باران چکید  
ناگهان بر روی آن

باز باران در سرش  
نقشه‌ای گل کرده‌است  
نم‌نمک با زیرکی  
روی سقف ما نشست

آبروی سقف را  
قطره قطره می‌برد  
اشک سقف خانه را  
باز در می‌آورد

باز لکه لکه شد  
سقف ما در چند جا  
سقف خانه می‌شود  
نقشه‌ی جغرافیا



به وجود نیامده است. یا «پوست از سر دانه کندن» آزاردهنده است مگر این که شعر طنز باشد که در این صورت باید آن قدر قوی باشد که طنز بودن خود را ثابت کند. شاید حتی با لبخندی کوتاه.

خاک، بر سرش / سقف می‌زند  
پوست از سر / دانه می‌کند  
و این طور ادامه می‌یابد:

از دهان خاک / اسم گل پرید  
از دل زمین / دانه قد کشید

البته در دهان خاک رفتن دانه و سپس پریدن اسم گل

به دریا، تُنگ کوچک / چرا راهی ندارد  
 (چرا تُنگ کوچک به دریا راه ندارد؟ در شعر «ماهی»)  
 به هم ریختن ترکیب دستوری جمله و اضافه کردن و کاربرد  
 نابه‌جای ضمائر و حروف اضافه و استفاده از کلمات نابه‌جا در  
 جایگاهی بین واژگان برای پُر کردن وزن، تلاش‌هایی هستند  
 برای شعر گفتن که البته راه به جایی نمی‌برند.  
 شعرهای «نامه‌ی خدا»، «اسفند» و «او»، پُر از تصاویر  
 کلیشه‌ای هستند:

(در لحظه‌ای که گل داد

سرشاخه‌های شمشاد)

(اسفند در دلِ خاک

یک شاخه می‌نشانند

او پای هر درختی

یک جوی می‌کشاند)

و کلیشه‌های مفهومی در شعر «او»:

دست درخت‌ها را / در دست هم نهاده

پیوند را به آن‌ها / او ساده یاد داده

...

در جست و خیز ماهی / در رودخانه جاری است

صاف و زلال و آبی / او مثل هیچ‌کس نیست

از این دست توصیفات و ترکیبات در شعرهای سروده شده  
 تاکنون فراوان دیده‌ایم. جای آن دارد که به ایجاد فضاهای نو و  
 بدیع در شعر نوجوان فکر کنیم.

صرف نظر از اشکالات و ایراداتی که بر شمردیم، شعرهای  
 «کوچه»، «کلاس باغچه» و «ناودان»، شاید تنها شعرهای این  
 مجموعه باشند که از نقطه نظر ایجاد ارتباط با مخاطب، به  
 هدف رسیده‌اند و نوجوان نیز آن ارتباط را به سادگی درک کرده،  
 تصاویرش را به وضوح دیده و تخیلش را از خیال موج‌زننده  
 در شعر فراتر برده است. «دلسوزی»، «خروس» و «نقشه» در  
 درجه‌ی بعدی و در فاصله‌ی نزدیک به هدف قرار دارند.

گویی شعرهای مورد علاقه‌ی خود شاعر نیز همین‌ها  
 هستند و به همین دلیل است که نام مجموعه‌اش را از شعر  
 «کلاس باغچه» انتخاب کرده است.

در این چند عنوان شعر بیشتر به دنیای نوجوان و ذهنیت او  
 نزدیک می‌شویم. تجربه‌ی عصر یک روز آفتابی در «کوچه» با  
 مادر، فضای دانش‌آموزی و ریتم تند در «کلاس باغچه»، توجه  
 کردن به آب باران که از ناودان بیرون می‌ریزد در شعر «ناودان»،  
 فضاهای کاملاً نوجوانانه دارند. نوجوان در همه‌ی آن‌ها با شاعر  
 سهیم است و از همه‌ی آن‌ها تجربه‌ی حسی دریافت کرده است.  
 تجربیاتی که از روزنه‌ی متناسب با قواره‌ی نوجوان به شاعر  
 دست داده است.

در کنار نوجوان بایستیم و این شعرها را بخوانیم:

۱ - «کلاس باغچه»:

باز خورشید آمد و / زندگی آغاز شد

در کلاس باغچه / دفتر گل باز شد

زنگ اول می‌رسد / وقت ورزش می‌شود  
 غنچه با سوت نسیم / گرم نرمش می‌شود

سایه‌ی یک بید پیر / بر کلاس افتاده است  
 او به چوب محکمی / باز تکیه داده است

سر به زیر و ساده است / مهربان و باوقار  
 او معلم بوده است / سال‌های بی‌شمار

۲ - «کوچه»:

آفتاب

روی سر کوچه بود

کوچه عرق کرده بود

عصر که شد

مادرم

روی تنش آب ریخت.



خروس

خروس مثل هر شب  
 میان ده قدم زد  
 و باز با صدایش  
 محله را به هم زد

اگر چه پادشاه است  
 اگر چه تاج دارد  
 چرا کسی به تاجش  
 محل نمی‌گذارد؟

خروس بی‌خبر رفت  
 و مشکلات حل شد  
 به خاطر صدایش  
 خروس بی‌محل شد

آفتاب

سرخ شد

آب شد

از سر کوچه گریخت.

۳ - «دلسوزی»:

باز لب رودها

خشک و ترک بسته بود

روح زمین خسته بود،

باز دل آسمان

سوخت برای زمین

قطره شد،

آب فرستاد برایش

همین!